

## برنامه نظامی انقلاب پرولتری

در هلند، اسکاندیناوی و سوئیس از میان سوسیال دمکراتهای انقلابی، که بر ضد اکاذیب سوسیال شوونیستها راجع به "دفاع از میهن" در جنگ امپریالیستی فعلی مبارزه میکنند، نغمه‌هایی بگوش میرسد بنفع این که ماده جدیدی درباره "خلع سلاح" جانشین ماده قدیمی برنامه حداقل سوسیال دمکراسی درباره "میلیس" یا "تسلیح مردم" گردد. روزنامه-Jugend ("International" انترناسیونال جوانان) در اطراف این مسأله باب مباحثه را گشوده و در شماره سوم خود سرمقاله‌ای بنفع خلع سلاح درج نموده است. متأسفانه ما در تزه‌های نوین ر. گریم هم گذشتی نسبت به ایده "خلع سلاح" مشاهده مینماییم. در مجله‌های ("Neues Leben" زندگی نوین) و ("Vorbote" مبشر) هم باب مباحثه گشوده شده است.

اینک نظرات مدافعین خلع سلاح را از نزدیک بررسی نماییم:

۱

برهان اساسی عبارت از این است که خواست خلع سلاح واضحترین، قطعی‌ترین و پیگیرترین مظهر مبارزه بر ضد هر گونه میلیتاریسم و هر گونه جنگ است.

ولی گمراهی اساسی طرفداران خلع سلاح هم در همین برهان است. سوسیالیستها، چنانچه از سوسیالیست بودن خود دست نکشیده باشند نمیتوانند با هر نوع جنگی مخالف باشند.

اولا سوسیالیستها هرگز مخالف جنگهای انقلابی نبوده و نمیتوانند باشند. بورژوازی کشورهای "معظم" امپریالیستی "سراپا جنبه ارتجاعی بخود گرفته است و جنگی که اکنون این بورژوازی به آن مشغول است ما یک جنگ ارتجاعی، برده‌داری، و جنایتکارانه میدانیم. ولی آیا در مورد جنگ بر ضد این بورژوازی قضیه از چه قرار است؛ مثلا در مورد جنگی که ملت‌های مورد ستم این بورژوازی یعنی ملت‌های وابسته یا مستعمره این بورژوازی برای رهایی خود میکنند؟ در تزه‌های گروه "انترناسیونال" در بند پنجم چنین میخوانیم: "در عصر این امپریالیسم لجام‌گسیخته دیگر وقوع هیچگونه جنگ ملی امکانپذیر نیست" - این نکته مسلما نادرست است.

تاریخ قرن بیستم، این قرن "امپریالیسم لجام‌گسیخته" پُر از جنگهای مستعمراتی است. ولی آنچه را که ما اروپایی‌ها، ما ستمگران امپریالیستی اکثریت ملت‌های جهان با شوونیسم پلید اروپایی ذاتی خود "جنگ مستعمراتی" مینامیم، اغلب همان جنگهای ملی یا قیامهای ملی این ملل ستمکش است. اتفاقا یکی از مهمترین خصوصیات امپریالیسم این است که سیر تکامل سرمایه‌داری در عقب‌مانده‌ترین کشورها تسریع نموده و به این طریق بر وسعت دامنه مبارزه بر ضد ستمگری ملی میافزاید و آن را حدت میدهد. این یک واقعیت است. و از اینجا ناگزیر این نتیجه بدست می‌آید که امپریالیسم باید در موارد عدیده موجب پیدایش جنگهای ملی بشود. [بیونیوس \[۱۸۹\]](#) که در جزوه خود از "تزه‌های" نامبرده دفاع مینماید، میگوید در عصر امپریالیستی هر نوع جنگ ملی بر ضد یکی از دولتهای معظم سرمایه‌داری، به دخالت دولت دیگری منجر میشود که با اولی رقابت میکند و خود نیز دولت معظم امپریالیستی است و به این طریق هر جنگ ملی به جنگ امپریالیستی مبدل میگردد. ولی این برهان هم نادرست است. چنین چیزی ممکن است، ولی نه همیشه. بسیاری از جنگهای مستعمراتی در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۱۴ از طریق دیگری بوقوع پیوسته است. و اصولا خنده‌آور است اگر بگوییم مثلا پس از جنگ فعلی، چنانچه در نتیجه آن کشورهای محارب بکلی از پای در آیند "ممکن نیست" هیچ گونه "جنگ ملی، ترقیخواهانه و انقلابی از طرف مثلا چین به اتفاق هندوستان، ایران، سیام و غیره بر ضد دول معظم بوقوع بپیوندد.

نفی هر گونه امکان وقوع جنگهای ملی در شرایط امپریالیسم، از لحاظ تنوری غلط، از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با شوونیسم اروپایی؛ ما که متعلق به ملت‌هایی هستیم که صدها میلیون از افراد اروپا، آفریقا، آسیا و غیره در چنگ ستم آنهاست باید به ملت‌های ستمکش بگوییم که جنگ آنها بر ضد ملت‌های "ما" "غیر ممکن است!"

ثانیا جنگهای داخلی هم جنگ است. کسی که مبارزه طبقات را قبول دارد نمیتواند جنگهای داخلی را که در هر جامعه طبقاتی بمثابه ادامه و تکامل و تشدید طبیعی و در موارد مخصوص اجتناب‌ناپذیر مبارزه طبقاتی است قبول نداشته باشد. تمام انقلابهای کبیر مؤید این اصلند. نفی یا فراموش کردن جنگهای داخلی معنایش دچار شدن به منتها درجه اپورتونیزم و عدول از انقلاب سوسیالیستی است.

ثالثا سوسیالیسم پیروزمند در یک کشور، به هیچ وجه دفعتا هر جنگی را بطور کلی از بین نمیرد. بر عکس وقوع آن را محتمل میشمرد. تکامل سرمایه‌داری در کشورهای مختلف بطور بینهایت ناموزونی انجام میگیرد. طور دیگری هم در شرایط تولید

کالایی نمیتواند باشد. از اینجا یک نتیجه مسلم و قطعی بدست میآید: سوسیالیسم نمیتواند در آن واحد در تمام کشورها پیروز گردد. سوسیالیسم ابتدا در یک یا چند کشور پیروز خواهد شد و بقیه تا مدتی در درون بورژوازی و یا ماقبل بورژوازی باقی خواهند ماند. این امر ناچار نه تنها موجب اصطکاک خواهد گردید بلکه بورژوازی سایر کشورها را وادار به کوشش مستقیم برای قلع و قمع پرولتاریای پیروزمند کشور سوسیالیستی خواهد نمود. در چنین مواردی جنگ از طرف ما مشروع و عادلانه است. این جنگ در راه سوسیالیسم یعنی در راه رهایی ملت‌های دیگر از قید بورژوازی است. انگلس که در نامه مورخه ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی، وقوع "جنگهای تدافعی" سوسیالیسم پیروز شده را صریحا ممکن می‌شمارد، کاملا محق است. منظور او همان دفاع پرولتاریای پیروزمند بر ضد بورژوازی سایر کشورها بود.

جنگ فقط زمانی غیر ممکن میگردد که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قطع بر آن غالب آیم و از آن سلب مالکیت نماییم. از نقطه نظر علمی سراپا غلط و کاملا ضد انقلابی است اگر آنچه را که اتفاقا از همه مهمتر است یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را - که دشوارترین کارها و در موقع انتقال به سوسیالیسم بیش از همه مستلزم مبارزه است - نادیده انگاریم یا روی آن سایه بپفکنیم. راهبان "اجتماعی" و اپورتونیست‌ها همیشه برای خیالیابی درباره سوسیالیسم مسالمت‌آمیز آتیه آماده‌اند ولی فرق آنها با سوسیال دمکرات‌های انقلابی اتفاقا در همین است که نمیخواهند درباره مبارزه شدید طبقاتی و جنگهای طبقاتی بمنظور عملی نمودن این آینده درخشان، تفکر و تعمق کنند.

ما نباید بگذاریم با حرف اغفالمان کنند. مثلا مفهوم "دفاع از میهن" برای خیلها نفرت انگیز است، زیرا اپورتونیست‌های علنی و کائوتسکیست‌ها به کمک آن دروغ بورژوازی را در جنگ غارتگرانه فعلی استتار و پرده‌پوشی مینمایند. این یک واقعیت است. ولی از این واقعیت چنین نتیجه نمیشود که ما باید از تفکر درباره اهمیت شعارهای سیاسی دشت بکشیم. "دفاع از میهن" را در جنگ فعلی فقط و فقط وقتی میتوان تصدیق کرد که جنگ "عادلانه" یعنی مطابق با مصالح پرولتاریا باشد، زیرا هیچ جنگی امکان هجوم را منتفی نمیسازد. سفاقت صرف بود هر آینه "دفاع از میهن" از طرف ملل ستمکش در جنگ آنها بر ضد دولتهای بزرگ امپریالیستی یا از طرف پرولتاریای پیروزمند، در جنگ وی بر ضد فلان گالیفه (نام ژنرال فرانسوی. هت. نفی میشد).

از نقطه نظر تئوری کاملا اشتباه بود هر آینه فراموش میشد هر جنگی فقط ادامه سیاست با وسایل دیگر است؛ جنگ امپریالیستی فعلی ادامه سیاست امپریالیستی دو گروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده و از آن نیرو میگردد. ولی همان عصر ناگزیر باید موجب پیدایش سیاست مبارزه بر ضد بورژوازی گردد و به آن نیرو بخشند و به همین جهت اولاً، قیامها و جنگهای ملی انقلابی و ثانيا جنگها و قیامهای پرولتاریا بر ضد بورژوازی و ثانيا وحدت هر دو نوع جنگهای انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر سازد.

۲

ملاحظه کلی زیر هم به این مطلب افزوده میشود.

طبقه ستمکشی که برای آموختن طرز استعمال اسلحه و بدست آوردن آن نکوشد فقط شایسته آن است که با وی همانند برده رفتار کنند. زیرا اگر ما به پاسیفیست‌های بورژوا و یا اپورتونیست مبدل نشده باشیم نمیتوانیم این نکته را فراموش نماییم که در جامعه طبقاتی زندگی میکنیم و جز مبارزه طبقاتی راه خروج دیگری از آن وجود ندارد و نمیتواند داشته باشد. در هر جامعه طبقاتی، اعم از اینکه بنیاد بر بردگی یا سرواژ باشد و یا، مانند امروز، بر کار مزدی، در هر حال طبقه ستمگر مسلح است. نه تنها ارتش دائمی فعلی بلکه میلیس فعلی هم - حتی در دمکراسی‌ترین جمهوریهای بورژوازی مثل سوئیس - تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا است. این حقیقت آنقدر ساده و روشن است که تصور نمیرود به مکت در روی آن نیازی باشد. همینقدر کافی است یادآور شویم که چگونه در کشورهای سرمایه‌داری از ارتش بر ضد اعتصاب کنندگان استفاده میشود.

تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا یکی از بزرگترین، اساسی‌ترین و مهمترین واقعیات جامعه معاصر سرمایه‌داری است. آنوقت در مقابل یک چنین واقعیتی به سوسیال دمکرات‌های انقلابی پیشنهاد میشود "خواست" "خلع سلاح" را مطرح نمایند! این کاملا برابر است با عدول کامل از نقطه نظر مبارزه طبقاتی و دست کشیدن از هر اندیشه انقلابی. شعار ما باید تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این یگانه تاکتیک ممکن طبقه انقلابی و تاکتیکی است که از تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه‌داری ناشی شده و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط بسی از آنکه بورژوازی را خلع سلاح نمود، میتواند، بدون خیانت به وظیفه تاریخی-جهانی خود، اصولا هر نوع سلاحی را دور اندازد و شکی نیست که پرولتاریا همین کار را هم خواهد کرد ولی - فقط آنوقت و به هیچ وجه نه زودتر از آن.

اگر جنگ کنونی در بین سوسیالیست‌های مسیحی مرتجع و خرده بورژواهای ندبه و زاری کن فقط دهشت و هراس و فقط انزجار از هر نوع استعمال اسلحه، خونریزی، مرگ و غیره تولید میکند، ما در مقابل آن باید بگوییم جامعه سرمایه‌داری همیشه دهشت بی پایان بوده و هست. لذا اگر این ارتجاعی‌ترین جنگها، پایان دهشتیاری برای این جامعه تهیه مینماید دلیلی نیست که نومید شویم.

و حال آنکه بمیان کشیدن "خواست" خلع سلاح - یا بعبارت صحیحتر آرزوی خلع سلاح - در یک چنین موقعی که نیروهای خود بورژوازی در برابر چشم همه موجبات را برای یگانه جنگ مشروع و انقلابی یعنی جنگ داخلی بر ضد بورژوازی امپریالیستی فراهم مینمایند - از لحاظ معنای واقعی خود، چیزی نیست جز مظهر یأس و نومیدی .

هر کس بگوید این یک تئوری دور از زندگی است، ما دو واقعیت تاریخی-جهانی را به او یادآور خواهیم شد: نقش تراستها و کار زنان در کارخانه‌ها از یک طرف و کمون سال ۱۸۷۱ و قیام دسامبر ۱۹۰۵ در روسیه از طرف دیگر .

کار بورژوازی عبارت است از بسط و توسعه تراستها، کشاندن کودکان و زنان به کارخانه‌ها، شکنجه و عذاب آنان در آنجا، فاسد نمودن آنان و محکوم کردنشان به منتهای فقر و نیاز. ما "خواهان چنین بسط و توسعه‌ای نیستیم و از آن "پشتیبانی" نکرده بلکه علیه آن مبارزه میکنیم. ولی چگونه مبارزه میکنیم؟ ما میدانیم تراستها و کار زنان در کارخانه‌ها پدیده‌هایی مترقی هستند. ما نمیخواهیم بعقب یعنی بسوی صنایع دستی و سرمایه‌داری ماقبل انحصاری و به دورانی که زنان بکار خانگی مشغول بودند باز گردیم. از طریق تراستها و غیره به پیش و از آن نیز پا فراتر نهاده بسوی سوسیالیسم!

این استدلال، با تغییرات لازمه، در مورد نظامی کردن فعلی مردم هم صدق میکند. امروز بورژوازی امپریالیست نه تنها کلیه مردم بلکه جوانان را هم نظامی میکند. فردا شاید به نظامی کردن زنان هم اقدام نماید. ما باید در این باره بگوییم: چه بهتر! هر چه سریعتر به پیش! هر قدر این عمل سریعتر باشد به همان نسبت هم قیام مسلحانه بر ضد سرمایه‌داری نزدیکتر میشود. اگر سوسیال دمکراتها نمونه کمون را فراموش نکرده باشند، چگونه میتوانند از نظامی کردن جوانان و غیره ترس خود راه دهند؟ این یک "تئوری دور از زندگی" نیست، این آرزو نیست، بلکه واقعیت است. و حقیقتا خیلی بد بود اگر سوسیال دمکراتها، علیرغم کلیه واقعیات اقتصادی و سیاسی، در این مورد بخود شک و تردید راه میدادند که عصر امپریالیستی و جنگهای امپریالیستی ناگزیر باید به تکرار این واقعیات منجر گردد .

یکی از بورژواهای ناظر جریانات کمون در ماه مه سال ۱۸۷۱ در یکی از روزنامه‌های انگلیسی چنین نوشته بود: "اگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکیل میشد چه ملت دهشتناکی از کار در می‌آمد!"... زنان و کودکان از سیزده سال به بالا در موقع کمون دوش بدوش مردان می‌جنگیدند. در نبردهای آتیه برای سرنگون ساختن بورژوازی نیز جز این نخواهد بود و هنگامی که بورژوازی خوب مسلح شده کارگران بد مسلح شده یا بی سلاح را مورد شلیک قرار خواهد داد، زنان پرولتر دست روی دست گذاشته و مانند سال ۱۸۷۱ دست به سلاح خواهند برد و از ملتهای مرعوب فعلی - یا بعبارت صحیحتر از جنبش کارگری فعلی که اپورتونیستها - بیش از دولت - سازمان آن را مختل ساخته‌اند - بدون شک، دیر یا زود ولی مطلقا بدون شک، اتحاد بین‌المللی پرولتاریایی انقلابی "ملتهای دهشتناک" بوجود خواهد آمد .

امروز نظامی کردن در تمام شئون زندگی اجتماعی رخنه میکند. امپریالیسم عبارت است از مبارزه شدید دولتهای بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان و به همین جهت هم ناگزیر باید در کلیه کشورها خواه بیطرف و خواه کوچک بطور روزافزونی نظامی کردن را تشدید نماید. ولی زنان پرولتر در مقابل این عمل چه خواهند کرد؟ آیا فقط به هر جنگی و هر چیزی که به جنگ مربوط است لعنت خواهند فرستاد و فقط خلع سلاح را مطالبه خواهند کرد؟

زنان طبقه ستمکش که طبقه واقعا انقلابی است هرگز به چنین نقش ننگینی تن نخواهند داد. آنها بفرزندان خود خواهند گفت: "تو بزودی بزرگ میشوی. به تو اسلحه خواهند داد. بگیر و عملیات نظامی را بخوبی بیاموز. این علم برای پرولتاریا ضروری است، اما نه برای آنکه نظیر جنگ کنونی و طبق نصایحی که خائنین سوسیالیسم به تو میکنند آن را بر ضد برادران خود یعنی کارگران سایر کشورها بکار ببری بلکه برای آنکه بر ضد بورژوازی کشور خود مبارزه کنی و به استثمار و فقر و جنگ، نه از طریق تمایلات حسنه، بل از طریق پیروزی بر بورژوازی و خلع سلاح آن، خاتمه دهی ."

اگر از اجرای یک چنین تبلیغات و بویژه یک چنین تبلیغاتی در مورد جنگ فعلی، امتناع گردد، در این صورت بهتر است کلماتی پُر آب و تاب درباره سوسیال دمکراسی انقلابی بین‌المللی و انقلاب سوسیالیستی و جنگ بر ضد جنگ به هیچ وجه بر زبان رانده نشود .

۳

هواداران خلع سلاح با ماده "تسلیح مردم" در برنامه مخالفند زیرا بنا به ادعای آنها گویا خواست اخیر با سهولت بیشتری راه را برای گذشت نسبت به اپورتونیسم هموار میکند. ما فوقا مهمترین نکات یعنی رابطه خلع سلاح با مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی را مورد بررسی قرار دادیم. حال موضوع رابطه میان خلع سلاح و اپورتونیسم را مورد بررسی قرار میدهیم. یکی از مهمترین دلایل غیر قابل پذیرش بودن این خواست، همانا این است که خواست مزبور و توهمات ناشی از آن ناگزیر موجب ضعف و ناتوانی مبارزه ما با اپورتونیسم میشود .

شکی نیست این مبارزه مهمترین مسأله روز انترناسیونال است. اگر مبارزه علیه امپریالیسم، بطور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسیم توأم نباشد، جز عبارت‌پردازی پوچ یا فریب‌چیز دیگری نخواهد بود. یکی از نقائص عمده زیمرولد و کینتال [۱۹۰] و یکی از دلایل اساسی ورشکستگی احتمالی این نطفه‌های انترناسیونال سوم همانا این است که مسأله مبارزه با اپورتونیسیم، بطور علنی حتی مطرح هم نشد تا چه رسد به حل آن از لحاظ لزوم گسیختگی پیوند با اپورتونیسیم. اپورتونیسیم - موقتا - در درون جنبش کارگری اروپا پیروز شده است. در بزرگترین کشورها همه جا اپورتونیسیم دو سایه روشن عمده بخود گرفته است: یکی سوسیال-امپریالیسم بی پرده و وقیح و به همین جهت کمتر خطرناک که نمایندگان آن عبارتند از حضرات پلخانف‌ها، شیدمان‌ها، لژین‌ها، آلبر توماها و سامباها، واندرولدها، هایدمان‌ها، هندرسون‌ها و الخ. و دیگری اپورتونیسیم پوشیده یعنی کائوتسکیستی: کائوتسکی، هآزه و "گروه سوسیال دمکرات کار" در آلمان [۱۹۱] لونگه، پرسمان، مایراس و سایرین در فرانسه؛ رمزی مکدونالد و سایر پیشوایان "حزب مستقل کارگر" در انگلستان؛ مارتف، چخیدزه و سایرین در روسیه؛ تروس و سایر رفرمیستهای به اصطلاح چپ در ایتالیا.

اپورتونیسیم بی پرده، با انقلاب، جنبشها، و انفجارهای انقلابی آغاز شونده آشکارا و صریح مخالف و با دولتها به شکلهای مختلف، از شرکت در کابینه گرفته تا شرکت در کمیته‌های صنایع جنگی [۱۹۲] در روسیه) در اتحاد مستقیم است. اپورتونیسیت‌های پوشیده، یعنی کائوتسکیست‌ها، برای جنبش کارگری بس مضرتر و خطرناکترند، زیرا دفاع خود را از اتحاد با اولی‌ها در زیر جملات ظاهر فریب و ظاهرا "مارکسیستی" و پاسیفیستی پنهان مینمایند. علیه این دو شکل اپورتونیسیم حکمفرمای کنونی باید در کلیه عرصه‌های سیاست پرولتاریایی یعنی در پارلمان، اتحادیه‌های صنفی، اعتصابها، در مسائل مربوط به جنگ و غیره مبارزه شود. خصوصیت عمده‌ای که این دو شکل اپورتونیسیم حکمفرما را متمایز میسازد این است که مسأله مشخص رابطه جنگ فعلی با انقلاب و سایر مسائل مشخص انقلاب مسکوت گذارده و پرده‌پوشی میشود و یا با کنایه و اشاره به قدغن پلیسی مورد تفسیر قرار میگیرد. و این عمل هم علیرغم تذکرات بیشماری است که قبل از جنگ خواه من غیر رسم و خواه در مانیفست بال بطور رسمی در مورد رابطه این جنگ قریب‌الوقوع با انقلاب پرولتاریایی داده شده بود. نقص عمده خواست خلع سلاح هم این است که در اینجا کلیه مسائل مشخص انقلاب نادیده انگاشته میشود. شاید هواداران خلع سلاح طرفدار یک نوع کاملا جدید انقلاب یعنی انقلاب بی سلاح هستند؟

باری ما به هیچ وجه مخالف با مبارزه برای رفرم نیستیم. ما نمیخواهیم این امکان اسفانگیز را نادیده بگیریم که در بدترین شرایط یعنی چنانچه با وجود انفجارهای کثیر ناشی از خشم و عدم رضایت توده‌ها و علیرغم تمام مساعی ما، از جنگ کنونی، انقلاب پدید نیاید - بشریت به دومین جنگ جنگ امپریالیستی دچار خواهد شد. ما طرفدار برنامه رفرمی هستیم که آن هم علیه اپورتونیسیتها متوجه باشد. اپورتونیسیتها خیلی شاد میشدند اگر ما مبارزه در راه رفرم را تنها به آنان واگذار میکردیم و خود در ماوراء ابرهای مرتفع یک "خلع سلاح" مبهم مقفود میشدیم و با فرار از یک واقعیت اسفانگیز خود را نجات میدادیم. خلع سلاح" به هیچ وجه مبارزه بر ضد یک واقعیت نامطلوب نبوده بلکه فرار از آن است.

آنچه ما در چنین برنامه‌ای خواهیم گفت تقریبا به این قرار است: "شعار دفاع از میهن و تصدیق آن در جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۶ چیزی نیست جز فاسد ساختن جنبش کارگری با اکاذیب بورژوازی". دادن یک چنین پاسخ مشخصی به پرسشهای مشخص، از نقطه‌نظر تئوری صحیحتر از خواست خلع سلاح و امتناع از "هر نوع" دفاع از میهن و برای پرولتاریا بسی مفیدتر و برای اپورتونیسیتها تحمل ناپذیرتر است. و ما میتوانستیم این نکته را هم اضافه کنیم که: "بورژوازی کلیه کشورهای بزرگ امپریالیستی، اعم از انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش، روسیه، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحده آمریکا، بقدری جنبه ارتجاعی بخود گرفته و بقدری برای احراز سلطه بر جهان به تلاش افتاده است که هر گونه جنگی از طرف بورژوازی این کشورها فقط میتواند جنگی ارتجاعی باشد. پرولتاریا نه تنها باید با هر نوع جنگی از این قبیل ضدیت ورزد بلکه باید خواستار شکست دولت "خود" در چنین جنگهایی باشد و چنانچه قیام بمنظور جلوگیری از جنگ به موفقیت نیانجامد، از این شکست برای قیام انقلابی استفاده نماید."

در مورد مسأله میلیس ما باید اینطور بگوییم: ما با میلیس بورژوازی موافق نیستیم و فقط طرفدار میلیس پرولتاریایی هستیم. بنابراین نه فقط برای ارتش دائمی بلکه برای میلیس بورژوازی هم حتی در کشورهایی مثل ایالات متحده آمریکا یا سوئیس، نورژ و غیره نباید "یک پول و یک فرد" مصرف شود. بخصوص که ما میبینیم در آزادترین کشورهای جمهوری هم (مثلا مانند سوئیس) میلیس روز بروز و بویژه در سال ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ بیشتر جنبه پروسی بخود گرفته، و نیز میبینیم که روز بروز از آن برای بسج نیرو بر ضد اعتصاب کنندگان بیشتر استفاده شده است. ما میتوانیم طلب کنیم: افسران از طرف مردم انتخاب شوند، هر گونه دادگاه نظامی منحل گردد، حقوق کارگران خارجی و بومی برابر باشد (این ماده بویژه برای آن کشورهای امپریالیستی حائز اهمیت است که نظیر سوئیس به تعدادی روزافزون و با بیشماری هر چه بیشتری کارگران خارجی را استثمار و آنها را از کلیه حقوق محروم مینمایند)، سپس: فرضا، هر صد نفر از اهالی یک کشور معین حق داشته باشند برای فراگرفتن عملیات نظامی اتحادیه‌های آزاد تشکیل دهند و مربیان خود را آزادانه انتخاب نمایند و حقوق این مربیان از بودجه دولتی پرداخت شود و غیره.

فقط با وجود چنین شرایطی است که پرولتاریا میتواند فن جنگ را حقیقتاً برای خود و نه برای برده‌داران خود بیاموزد و مصالح پرولتاریا بدون شک چنین تعلیماتی را ایجاب میکند. انقلاب روس نشان داد هر موفقیت جنبش انقلابی ولو موفقیت جزئی آن - مثلاً تصرف یک شهر، یک کوی صنعتی و یا قسمت از ارتش - ناگزیر پرولتاریای فاتح را مجبور خواهد کرد بویژه یک چنین برنامه‌ای را اجرا کند .

بالاخره بدیهی است که تنها با برنامه نمیتوان علیه اپورتونیسیم مبارزه کرد، بلکه باید بدون انحراف نظارت نمود تا برنامه‌ها واقعا بموقع اجرا گذاشته شود. بزرگترین اشتباه شوم انترناسیونال ورشکسته دوم این بود که گفتارش با کردار مطابقت نداشت و در آن عادت به سالوسی و عبارت‌پردازی‌های بیش‌رمانه انقلابی نشو و نما مییافت (روش فعلی کائوتسکی و همکارانش را نسبت به مانیفست بال در نظر بگیرید). خلع سلاح بمثابة یک ایده اجتماعی - یعنی ایده‌ای که زاینده محیط معین اجتماعی است و در محیط اجتماعی معینی میتواند مؤثر واقع شود و البته بصورت یک هوس شخصی باقی خواهد ماند - ظاهراً زاینده شرایط "آرام" مخصوصی است که استثنائاً در زندگی برخی از کشورهای کوچک وجود داشته است. این کشورها مدتی بس طولانی از سر راه جهانی جنگهای خونین برکنار بوده و امیدوارند به همین منوال نیز برکنار بمانند. برای حصول اطمینان به این موضوع کافی است مثلاً کمی در استدلال هواداران نوژی خلع سلاح تعمق شود، آنها میگویند: "ما کشور کوچکی بیش نیستیم، ارتش ما کوچک است و در مقابل کشورهای بزرگ هیچ کاری از دستمان ساخته نیست" (و به این جهت در مورد جلب اجباری به اتحاد امپریالیستی با هر یک از گروههای کشورهای بزرگ هم ناتوانیم)... "ما میخواهیم در گوشه دور افتاده خود آسوده زیسته و سیاست کناره‌جویی خود را ادامه دهیم و به این جهت طلب میکنیم خلع سلاح عملی گردد و دادگاههای حکمیت حتماً تشکیل شود و بیطرفی دائمی ما محفوظ بماند و غیره" ("دائمی" - لابد نظیر بیطرفی بلژیکی؟).

کوشش مذبحخانه کشورهای کوچک برای برکنار ماندن، تمایل خرده بورژوازی برای حتی‌الامکان دور بودن از نبردهای عظیم تاریخ جهانی، استفاده از وضعیت نسبتاً انحصاری خود برای باقیماندن در یک وضعیت مطلقاً پاسیفیست - این است آن شرایط عینی اجتماعی که میتواند تا حدود معینی موفقیت ایده خلع سلاح و اشاعه آن را در برخی از کشورهای کوچک تأمین کند. بدیهی است این تمایل یک تمایل ارتجاعی و تماماً مبتنی بر اوام است زیرا امپریالیسم به هر نحوی شده کشورهای کوچک را به گرداب اقتصاد و سیاست جهانی خواهد کشاند .

مثلاً شرایط عینی امپریالیستی سوئیس موجب پیدایش دو خط مشی در جنبش کارگری این کشور شده است: اپورتونیستها، که با بورژوازی متحد شده‌اند میکوشند از سوئیس یک فدراسیون جمهوری دمکراتیک انحصاری تشکیل بدهند تا به این طریق از توریستهای بورژوازی امپریالیستی تحصیل سود نمایند و از این موقعیت انحصاری "آرام و بی سر و صدا" حتی‌المقدور با مزایای بیشتر و آرامش بیشتری استفاده کنند .

سوسیال دمکراتهای واقعی سوئیس میکوشند از آزادی نسبی سوئیس و موقعیت "بین‌المللی" آن برای کمک به پیروزی اتحاد بهم فشرده عناصر انقلابی احزاب کارگری اروپا استفاده کنند. سوئیس از قضا به زبان "خصوصی خود" صحبت نکرده بلکه به سه زبان جهانی و آنها هم به زبانهای کشورهای محارب همسایه خود صحبت میکند .

اگر ۲۰ هزار عضو حزب سوئیس هر یک ۲ سانتیم در هفته بعنوان "مالیات فوق‌العاده جنگی" میپرداختند، سالیانه ما ۲۰ هزار فرانک دریافت میداشتیم و این مبلغ بیش از حد - کافی بود برای اینکه با وجود ممانعت ستادهای ارتش، تمام حقایق مربوط به خشم و غضبی که هم اکنون در بین کارگران آغاز شده است و نیز حقایق مربوط به اخوت بین آنها در سنگرها و امیدواری‌های آنان به استفاده انقلابی از اسلحه بر ضد بورژوازی امپریالیستی کشورهای "خودی" و غیره متناوباً به هر سه زبان چاپ و در بین کارگران و سربازان کشورهای محارب پخش شود .

اینها هیچیک تازگی ندارد. این درست همان کاری است که بهترین روزنامه‌ها از قبیل *La Volksrecht*، *Berner Tagwacht*، *Sentinelle* انجام میدهند ولی متأسفانه بمیزان غیر کافی، فقط از راه یک چنین فعالیتی است که قرار درخشان کنگره حزبی آرانو [۱۹۲۳] میتواند به چیزی عالیتر از یک قرار صرفاً درخشان تبدیل شود .

مسأله‌ای که اکنون مورد توجه ماست این است که آیا خواست خلع سلاح با خط مشی انقلابی موجوده در بین سوسیال دمکراتهای سوئیس مطابقت دارد یا نه؟ "خلع سلاح" از نظر عینی - برنامه کاملاً ملی و اختصاصاً ملی کشورهای کوچک بوده و به هیچ وجه برنامه بین‌المللی سوسیال دمکراسی انقلابی بین‌المللی نیست .

در سپتامبر ۱۹۱۶ به رشته تحریر در آمد. نخستین بار در سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۱۷ به زبان آلمان در شماره‌های ۹ و ۱۰ روزنامه "انترناسیونال جوانان با امضای لنین بچاپ رسید .

به زبان روسی نخستین بار در سال ۱۹۲۹ در جلد ۱۹ چاپهای دوم و سوم کلیات آثار لنین بطبع رسید .

بازنویسی برای انتشار در اینترنت "آرشیو عمومی لنین"، اکتبر ۲۰۰۷ - از روی منتخب یکجلدی آثار لنین صفحات ۴۴۱ تا ۴۴۵ .

## توضیحات هیأت تحریریه

[۱۸۹] یونیوس - نام مستعار روزا لوکزامبورگ .

[۱۹۰] منظور کنفرانسهای سوسیالیستی بین‌المللی انترناسیونالیست‌ها است که در زیمروالد و کینتال (در سوئیس) انعقاد یافت .

نخستین کنفرانس سوسیالیستی از ۵ تا ۸ سپتامبر سال ۱۹۱۵ در زیمروالد تشکیل گردید. در این کنفرانس بین انترناسیونالیستهای انقلابی به رهبری لنین و اکثریت طرفداران کائوتسکی مبارزه در گرفت. لنین از انترناسیونالیست‌های چپ، گروه زیمروالد را تشکیل داد که در آن فقط حزب بلشویکها بود که از یگانه خط مشی صحیح و پیگیر انترناسیونالیستی بر ضد جنگ پیروی میکرد .

کنفرانس بیانیه‌ای تصویب کرد که در آن جنگ جهانی جنگ امپریالیستی شناخته شده بود؛ کنفرانس روش "سوسیالیست‌ها" را که بر له اعتبارات جنگی رأی داده و در حکومت بورژوازی شرکت کرده بودند مورد تقبیح قرار داد و کارگران اروپا را به مبارزه بر ضد جنگ و در راه صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامت دعوت کرد .

کنفرانس قطعنامه‌ای هم درباره همبستگی با آسیب‌دیدگان از جنگ تصویب نمود و کمیسیون سوسیالیستی بین‌المللی (I.S.K) را انتخاب کرد .

دومین کنفرانس بین‌المللی سوسیالیستی از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در کینتال بر پا بود در این کنفرانس جناح چپ کنفرانس زیمروالد متحدتر و قویتر بود. لنین موفق شد قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که در آن سوسیال پاسیفیسم و فعالیت اپورتونیستی دفتر بین‌المللی سوسیالیستی مورد انتقاد قرار گرفته بود. بیانیه و قطعنامه‌هایی که در کینتال بتصویب رسید، در رشد جنبش بین‌المللی بر ضد جنگ، گامی به پیش بود .

کنفرانسهای زیمروالد و کینتال به مجزا شدن عناصر انترناسیونالیست و متحد شدن آنان کمک کردند ولی این کنفرانسها دارای خط مشی انترناسیونالیسم پیگیر نبودند و تزه‌های اساسی سیاست بلشویکها یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و کوشش برای شکست دول امپریالیستی خودی و تشکیل انترناسیونال سوم را نپذیرفتند .

[۱۹۱] "گروه سوسیال دمکرات کار) Arbeitsgemeinschaft ("اتحاد کار) سازمان مرکزیون آلمان که در مارس ۱۹۱۶ توسط نمایندگان رایشتاک که از فراکسیون سوسیال دمکرات در رایشتاک جدا شده بودند، تشکیل گردید. این گروه هسته اصلی حزب مستقل سوسیال دمکرات مرکزیون آلمان بود که در سال ۱۹۱۷ تشکیل شد. این حزب سوسیال شووینیستهای آشکار را تبرئه میکرد و از حفظ وحدت با آنان دم میزد .

[۱۹۲] "کمیته‌های صنایع جنگی" - این کمیته‌ها در سال ۱۹۱۵ در روسیه از طرف بورژوازی بزرگ امپریالیستی تشکیل گردید. بورژوازی برای تحت نفوذ در آوردن کارگران و برانگیختن روحیه دفاع‌طلبی در آنان بفرق افتاد سازمانی از "گروههای کارگر" در جنب این کمیته‌ها تشکیل دهد. منافع بورژوازی ایجاب میکرد نمایندگان کارگران را در این گروهها جلب نماید تا در بین کارگران برای بالابردن بازده کار در کارخانه‌های نظامی به تبلیغ بپردازند. منشویکها در این فعالیت باصطلاح میهن‌پرستانه که بورژوازی بدان دست زده بود، شرکت جدی داشتند. بلشویکها فعالیت این کمیته‌ها را تحریم نمودند و با پشتیبانی اکثریت کارگران با موفقیت این تحریم را عملی نمودند .

[۱۹۳] منظور کنگره حزب سوسیال دمکرات سوئیس است که در ۲۰-۲۱ نوامبر سال ۱۹۱۵ در آراو بر پا گردید. مهمترین مسأله دستور روز کنگره مسأله مربوط به روش سوسیال دمکراسی سوئیس در مورد اتحاد انترناسیونالیستهای زیمروالد بود. در پیرامون این مسأله بین سه جریان در حزب سوسیال دمکرات سوئیس مبارزه در گرفت: (۱) ضد زیمروالدیست‌ها (هرلیخ و پفلوهر و دیگران)، (۲) طرفداران جناح راست زیمروالد (گریم و دیگران) و (۳) طرفداران جناح چپ زیمروالد (پلاتن و دیگران) .

ر. گریم قطعنامه‌ای به کنگره داد که در آن به حزب سوسیال دمکرات سوئیس پیشنهاد میشد به اتحاد زیمرولد بپیوندد و صحت خط مشی سیاسی زیمرولدیست‌های دست راست را تصدیق کند. سوسیال دمکرات‌های دست چپ سوئیس در قطعنامه گریم اصلاحی وارد کردند. در این اصلاحیه پیشنهاد شده بود لزوم بسط مبارزه انقلابی توده‌ای بر ضد جنگ تصدیق گردد و نیز گفته میشد که فقط انقلاب پیروزمند پرولتاریا قادر است به جنگ امپریالیستی پایان بخشد.

کنگره به اکثریت آراء اصلاحیه سوسیال دمکرات‌های دست چپ را قبول کرد.

بازنویسی برای انتشار در اینترنت: "آرشیو عمومی لنین"، اکتبر ۲۰۰۷ - از روی منتخب یکجلدی آثار لنین بفارسی، صفحات ۴۴۱ تا ۴۴۵ .

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران